

چنین ظاهراً استنباط میشود که شفروه نام قبیله‌ای بوده است در اصفهان نه نام موضعی.



در فهرست مونس الاحرار (ولابد نیز در خود متن کتاب) این کلمه مسطور است باقاف نه باقاف بعنوان فضل الله شفروه.

ظاهراً همین شاعر است صاحب اطباق الذهب معروف، رجوع به کشف الظنون، ولی در پشت خود کتاب اطباق الذهب کلمه شفروه مسطور نیست. رجوع بدوورقه علیحده فهرست کتب من بعنوان «الطباق الذهب»

رجوع نیز برای افراد مختلفه این خاندان بجواهر المصیئه ۲ : ۱، ۳۷۵ : ۳۳۲

و ۲ : ۲۰۵ .



|| شفروه که خانواده مفصلی بوده اند و اقلانش نفر از ایشان را در جواهر المصیئه می‌شمرد و گویا شاعر معروف بقرینه لقب شرف الدین که در اشعار فارسی خود بعضی اوقات شرف تخلص کرده همان کسی است که بر نورالدین محمود زنگی در سنه ۵۶۹ ورود نموده بود (روضتین ۱ : ۱۱) و هموست که اطباق الذهب تألیف اوست و حاجی خلیفه او را شرف الدین عبدالؤمن می‌نامد، در خود کتاب نیز گویا همین طور است. فعلاً کتاب حاضر نیست. باری برای شرح حال او و خانواده او با فقط ذکر یکی از یکی از ایشان رجوع شود عجاله بگذریم که ماخذ در پشت جواهر المصیئه.

شفعوی :

تبصره العوام : ۴۵۳، ۳۸۸ س ۱ .

الشفعویه :

الفقهاء الشفعویه، (مافر وخی ۱۰۴)

## شفق:

که بر فرازد هر باعداد رایت صبح

که بر گشاید هر شب به ضد صبح شفق

(انوری ۱۲۵)

## شقان:

— دهی است در مغرب بجنورد بر سر راه مابین جاجرم و بجنورد .

— نزهة القلوب ۱۵۰ .

— سفرنامه ناصرالدین شاه بخراسان سنه ۱۳۰۰ ص ۹۱، ۹۲، ۹۳ (جلگه شوغان و ده شوغان).

— یاقوت در باب شین آنرا برسم اغلب مواضع این نواحی از تولج نیشابور شمرده است .

— نقشه سر نیپ: شقان که قطعاً همان سقو «شعبان» جهانگشا است ۳: ۲۶۲ بدون هیچ شک و شبهه .

— مطلع الشمس ۱ : ۱۲۰ - ۱۲۵ (شوغان).

— تذکره الشعرا دولت شاه - رجوع بفهرست آن که بسیار مکرر این موضع در آن ذکر شده و معلوم میشود در عهد دولت سرداریه و اعقاب تیمور آنجا محل بسیاری از حوادث تاریخی بوده است (شقان، یا دربند شقان) .

(شوغان، شقان) قریه ایست در هشت پانه فرسخی بجنورد بر جانب مغرب مایل بجنوب بجنورد و واقع است بر سر راه مابین بجنورد الی جاجرم از شقان تا فیروزه بر حسب نقشه سر نیپ ۶ فرسخ است و بر حسب استنباط از سفرنامه ناصرالدین شاه (هامش ۹۳) ۷ فرسخ و از فیروزه الی بجنورد و بتصریح مطلع الشمس ۱ : ۱۲۶ و سفرنامه ناصرالدین شاه ۹۶ و سفرنامه حکیم الممالک ۳۵۹ دو فرسخ پس این میشود ۸ پانه فرسخ .

قریه شوغان بتصریح مطلع ۱۲۵ و ناصرالدین ۹۲ در طرف دست چپ جاده واقع است [برای کسی که از جاجرم به بجنورد می‌رود] و مقابل آن در دست راست جاده قریه‌نور (طور، ناصرالدین ۹۲) و هیچ کدام از دو مأخذ مذکور نمی‌گویند چقدر جمعیت دارد و باید از قراین قریه مختصری باشد، و جلگه‌های نیز که این قریه در آن واقع است بدان نام باز خوانند: «و اینجا [یعنی اندکی بعد از «در بند» بطرف مشرق] ابتدای جلگه شوغانست از جنوب بکوه صعلوک و از شمال بکوه الاداغ محدود است و در این جلگه چند آبادی است یکی ... و دیگر قریه شوغان که در طرف یسار راه واقع و با اسم جلگه معروف است. (مطلع ۱: ۱۲۵)

شقان سابق (یعنی در قرن هفتم هجری) شهری بوده که صرح به حمدالله المستوفی فی نزهة القلوب (ص ۱۵۰) و نضه: «شقان شهری وسط است و بیست پاره دیه از توابع آن است و از اقلیم چهارم است و محصول از هر نوعی دارد.»

در تذکره دولت‌شاه نیز بمناسبت اینکه در عهد سرداریه اعقاب تیمور این ناحیه محل وقوع پاره‌های حوادث تاریخی بوده ذکر این نقطه با اسم شقان و در بند شقان مکرر آمده است (رجوع شود به فهرست آن).

در سفرنامه ناصرالدین شاه بخراسان (سفر اول) در سنه ۱۲۸۳ تحریر حکیم الممالک (در ص ۳۴۹ در فصل راجع به بجنورد بلوکات اطراف بجنورد را عنوان کرده در تحت عنوان مستقلی گوید: بلوک شوغان مابین جنوب و مغرب بجنورد واقع است: قصبه شوغان، طور، برزانلو، چار بند [صح ظ: چار بید]، کوشقان (مطلع ۱۲۵: جوشقان)، پشت بان [= پشت بام سر تپ، پشتوان مطلع]، بامی، دو رجه، حصار، چپه، جندی، در بند، رباط جق (? ناخواناست) مخروطه است واصل محل عبور ترا کمه است، انتهى.

در ص ۳۵۱ باز از صحراي شوغان صحبت کرده است «و هم درین شب يك ساعت بصبح مانده اردوی سهام الدوله و شجاع الدوله از بجنورد بسمت شوغان حرکت نمود.»

ایضاً ص ۳۶۰ و ۳۶۲ ( همه جا بااعلامی شوغان ) ، ایضاً ۳۶۳ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۸۳ «شوغان که در نه فرسخی بجنوردست» (۳۸۳).

از شقان الی جاجرم ۱۲ الی ۱۳ فرسخ مسافت است ( هاشم حکیم الممالک ۳۶۹ ).

شقان را بهیچ‌اعلاما ( نه شقان نه شوغان نه شغان نه شوقان ) در مازندران رابینو نیافتم و كذلك در جغرافی کیهان .

در جغرافی میرزا رضاخان مهندس ص ۱۲۰ نیز به هیئت شوغان ( ضح: شوغان ) دارد .

- در نقشه مبسوط انگلیسی نیز دارد بااعلامی شوخان Shukhan .

- در نقشه مختصر سر تیپ ( فارسی : شغان و فرانسه : Chaghan نیز دارد ).

- در نقشه مبسوط اتامازور فرانسه هم دارد بااعلامی Choukhan .

## شقنان :

> عبارت است از دو صفحه چاپی از دائرة المعارف اسلام ذیل عنوان Shughnän بقلم مینورسکی . چون دسترسی به دائرة المعارف اسلام میسرست از نقل آن خودداری شد . < (۱.۱).

## شقیق :

(doublet)

- شبان = چویان ،

- کوچک = کودک ،

- دشوار = دشخوار ،

- جیوه = زیبق ،

- جهان = کیهان .

- پسر = پور .

## شکسته بند :

یعنی کسی که اعضای شکسته را مداوا و جبران کند ( مثنوی ۸۵ : ۵ ).

## شکل :

( یعنی حرکات گذاردن کلمات )

اهتمام قدما در تنقیط و شکل کلمات ( معجم الادبیا ۱ : ۲۵۳ ، ۳۷۸ ).

## شلوک :

ظ = شلوق ( نجوم السماء ۳۵۵ )

## شمر بن ذی الجوشن :

شخصی از اولاد اودراندلس ( که اگر در ایران می آمد خوب ازو پذیرائی میشد! ) در اعلام زر کلی ص ۴۳۶ .

## شمر دن :

گرچه اسم مصدرش شمار است و لهذا شاید توهم میرود که میم آن مفتوح است ولی گویا میم آن مضموم است بدلیل قافیه بستن آن با « بردن » در این بیت ،  
سعدی :

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمر د

بیکمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

( ص ۴۹ )

## شمس الدوله :

( از آل بویه )

ابوعلی پسر ابوالفوارس بن عضدالدوله، این شمس الدوله که نواده عضدالدوله دیلمی میشود بکلی و بکلی غیر معروف است و هیچ جائی نام او را جز در یمنی ۲ : ۱۱۴ و ترجمه یمنی ۳۱۳ ندیدم و بر فرض صحت نسخه این شمس الدوله

دیگری است از آل بویه بکلی غیر آن شمس الدوله ابوطاهر بن فخرالدوله پادشاه همدان و مضافات (۴۰۵ - ۲۱۲) که مخدوم ابن سینا بوده و این اخیر دو مرتبه بوزارت او نایل آمده (چهارمقاله ۲۵۱).

رجوع شود به هامش ترجمهٔ بمینی ۳۳ و بخود بمینی کما ذکرنا: ۱۱۴.

### شمس الدین :

- محتشم قلاع قهستان (جهانکشی ۳: ۱۳۷).

- مختصر الدول ۴۶۴.

### شمس الدین احمدشاذالغزنوی :

عمادالدین کاتب، تاریخ سلجوقیه ص ۲۵۲.

(همچنین قاضی احمدشاذنامی که خاقانی قصیدهای در مدح او دارد) [رجوع

به دفترهای جلدسرخ من].<sup>۱</sup>

### شمس الدین جهان پهلوان محمد بن ایلد گز:

لقب وی را همین قسم یعنی شمس الدین اشخاص ذیل ذکر کرده اند :

- ابن الاثیر (رجوع بفهرست اسماء الرجال او در تحت «پهلوان»).

- زبدة التوارینخ سیدصدرالدین: ۱۱۲.

- راحة الصدور يك مرتبه: ۳۳۴ و مابقی همه جانصره الدین.

- رجوع به ملاحظات من درین خصوص در هامش راحة الصدور ص ۵۴۴-۵۴۵.

- نیز شمس الدین در زبدة التوارینخ 95b, 99b.

### شمس الدین قاضی قزوین :

و حکایت رفتن او بنزد [ظ منکو] قاآن بشکایت از ملاحظه، علاوه بر جامع

و گزیده (۹) و «طب» در الفخری ص ۴۰ نیز اجمالاً اشاره بدان می کند.

۱ - مراد ازین دو مورد لفظ «شاذ» است (ا. ا.).

## شمس قیس :

شمس الدین محمد بن القیس علاوه بر کتاب المعجم که باهتمام جناب پروفیسور برون الان در بیروت در تحت طبع است مؤلف فرهنگی فارسی است، چنانکه از مقدمه فرهنگ جهانگیری که در ضمن تعداد ماخذ خود فرهنگ محمد بن القیس را نام می برد معلوم میشود .

## شمسیه :

تالیف نجم الدین کاتبی قزوینی رجوع به «ریقه علیحده» نجم الدین کاتبی قزوینی .

## شمیران :

قلعه طارم مسمی به شمیران مدتها بعد از حسن صباح (مثلاً در حدود ۹۲۱-۹۲۲ که سال تالیف تاریخ خانی است) موجود و بر سر پا بوده است و در آن کتاب مکرر ذکر این قلعه بنحوی که واضح میشود که در حین تحریر باقی و بر سر پا بوده است آمده. پس اینکه یاقوت گوید «صاحب الموت» قلعه شمیران را خراب کرد یابی اطلاع بوده است یا مقصودش از خراب کردن خرابی کلی قاعاً صفا نبوده است، یا آنکه پس از تخریب «صاحب الموت» دوباره بعدها آنرا ساخته و آباد کرده اند .

و كذلك در وقایع حدود ۸۲۹ یا ۸۳۰ نام او در ظهیر الدین (ص ۴۹۷) مذکور است بطرزی که واضح است که قلعه بر سر پائی بوده است .

## شمیران :

یعنی شمیران ناصر خسرو که یاقوت باملای شمیران باسین مهمله عنوان کرده است یعنی سمیران پای تخت یا قلعه مر کزی آل سلار گویا بل باظهر وجوه و بظن متأخر بعلم یا همان موضعی است که اکنون در نقشهها ( رجوع به نقشه سر تیب) بعنوان سماور مسطور است یا بکلی نزدیک آن نقطه است .

رجوع نیز به نقشه مینورسکی در رساله «دیلم» خود.

بعد از روی خط سیر ناصر خسرو بتفصیلی که در ورقة علیحده (ملصقه مقابل ص ۵ از سفرنامه او) بیان کرده ام حساب کردم چنان بر می آید که شمیران اندکی مشرقی از سماور نقشه سر تیب گویا بوده است، چه شمیران فقط بقول ناصر خسرو در سه فرسخی [مغرب] خندان [فل = منجیل] بوده است و حال آنکه سماور چهار فرسخ و نیم الی پنج فرسخ در مغرب منجیل است.

پس شمیران قریب یکی دو فرسخ در مشرق سماور بوده است ظاهر آن مگر آنکه بگوئیم نقشه سر تیب چندان صحیح نیست و در تعیین مسافت بین البلاد در آن تدقیقات فوق العاده بجا آورده نشده است.

### شنکول:

نام امیر اهل دیلمان بود در جنگ با ناصر الحق (مجالس المؤمنین ط ۲۳ م).

### شنگول و منگول:

حکایت معروف عامیانه که بفارسی آنرا بنظم نیز آورده اند و در حکایات ملی آلمان و فرانسه هم تقریباً بعینه مشهور است. درین حکایت عده بزغالگان در نزد ایرانیان پنج عدد است باین اسامی: شنگول و منگول، حبه انگور، میل سر مه دان [دون]، حسن درواکی، و این اخیر نام بزغاله ایست که از چنک گرگ جست وزنده ماند. درعین همین حکایت بآلمانی گویا عده بزغاله ها هفت اند.

### شهاب الاخبار من کلمات النبی و حکمه:

که ابوالفتوح رازی و غیر او آنرا شرح کرده اند از قاضی ابوعبدالله محمد بن سلامه بن جعفر القضاعی از علماء عامه است (بحار الانوار ص ۱۶۹۰).

شرح مفصل احوال این کتاب و مؤلف کتاب در مستدرک الوسائل ۳: ۳۶۷-

۳۶۸ مسطور است. رجوع به ص ۲۹۱ و ۴۸۷ از همان کتاب.



- كشف الظنون در باب شين طبع اسلامبول ۲ : ۷۱ و ۷۲ .
- درص ۷ از فهرست منتجب الدين مؤلف اين كتاب را بيك واسطه كه عبارت از سيدفخرالدين شميلي باشد از وررايت ميكند .
- طبقات الحفاظ ۳ : ۳۰۹ ( كه فقط اشاره بتاريخ وفات او ميكند بدون شرح حال ) .
- انساب سمعاني <sup>b</sup> ۴۵۶ .
- روضات ۴۶۵ ( در ترجمه عبدالواحد بن محمد آمدی ) و ۷۱۸ .
- ابن خلكان ۲ : ۳۶ كه از آن معلوم ميشود اين قضاعي همان قضاعي معروف صاحب خطط است كه مقریزی غالباً از آن نقل ميكند .
- در هيچ يك از ماخذ مذكور نسبت « مغربي » كه در مستدرک الوسائل ۳ : ۳۶۷ و روضات ۴۶۵ ، ۷۱۸ بر اسم او افزوده نيافتيم . در انساب <sup>b</sup> ۴۵۶ او را البصري يا المصري خوانده . پس شايد المغربي تصحيف اين كلمه بوده است . در انساب نقلاً از ابن ماكولا تصريح ميكند كه او شافعي بوده است .
- رجوع به سبكي ۳ : ۶۲ - ۶۳ .
- خطط مقریزی ج ۱ ص ۶ .
- در تاريخ بغداد از خطيب در موضع طبيعي خود ذكر از قضاعي صاحب ترجمه نيافتيم . باوجود اينكه انساب چيزی راجع باواز قول خطيب نقل ميكند . پس يا در غير موضع خود است ، يا استطراداً است ، يا در كتابي ديگر از تأليفات خطيب است ، يا از نسخه مطبوعه سقط شده است .

### شهاب الدين محمود بن احمد الزنجاني :

[ قطعاً همان شخص است كه در ذيل خواجه نصير ذكري ازوشده است بلاشبهه ] :  
 « وفيه [ اي في عام ۶۲۶ ] استدعي شهاب الدين محمود بن احمد الزنجاني مدرس النظاميه الي دارالوزارة فاخذ و هو على السدة يذكر الدروس و عزل و توجه الي داره بغير

طرحه و رتب عوضه عمادالدین ابوبکر محمدبن یحیی السلامی المعروف بابن ابی الجبیر الخ» (حث ۲-۳).

در حاشیه طابع درذیل ص ۲-۳ حواله به موضع دیگر از همین کتاب و از طبقات سبکی ۵: ۱۵۴ نیز میدهد.

«واستتاب [بدون تعیین سنه، فقط در شرح احوال مستنصر این فقره را میگوید] [المستنصر] فی القضاة شهاب الدین ابوالمنقب محمود بن احمد الزنجانی ثم عزله» (حث ۱۵۷).

«وتوفی [فی سنه ۶۵۶ بعد واقعه بغداد] شهاب الدین محمود بن احمد الزنجانی کان قاضی القضاة وعزل فی سنه ...» (۳۳۷ - ۳۳۸).

رجوع نیز به جامع کاترمر ۳۰۲.

### شهاب الدین غوری [معز الدین-]:

«پیش ازین لقب او [یعنی لقب سلطان غیاث الدین پیش از جلوس] ملک شمس الدین بود و لقب برادرش شهاب الدین بعد از مدتی که بر تخت بود لقب او سلطان غیاث الدین شد، و برادرش ملک شهاب الدین بعد از فتوح خراسان سلطان معز الدین شد (طبقات ناصری ص ۶۸-۶۹).

### ابن شهر آشوب:

(محمد بن علی متوفی در شعبان سنه ۵۸۸)

ماخذ:

- بغیة سیوطی ۷۷.

- لسان المیزان ابن حجر ۵: ۳۱.

- مستدرک الوسائل ۳: ۴۸۴-۴۸۵.

- البلغة فیروزآبادی بنقل طابع مناقب ابن شهر آشوب در آخر جلد ۲ از از عیقات الانوار از بلغه (این شخص یعنی فیروزآبادی گفته که عمر او در وقت وفات او صدسال و ده ماه کم بوده است).

- الوافی بالوفیات صفدی (کذالك)،
  - طبقات المفسرین داودی از تلامذه سیوطی (کذالك)،
  - روضات الجنات ص ۶۰۲ - ۶۰۳،
  - نقد الرجال سیدمصطفی تفرشی ص ۳۲۳،
  - منتهی المقال ابوعلی حائری ص ۱۴۲،
  - خلاصه علامه ص ۹۸ (استطراذاً در ترجمه حال ابونعیم اصفهانی فی احمد بن عبدالله)،
  - منهج المقال استرآبادی ص ۳۷ (استطراذاً در ترجمه حال احمد بن عبدالله الاصفهانی، ابونعیم)،
  - امل الآل و خاتمه وسائل هر دو از شیخ حر عاملی ( بنقل طابع مناقب و در آخر ج ۲)،
  - ایضاً در الوافی بالوفیات صفدی در آخر مناقب چاپ بمبئی در چهار جلد بنقل آقای اقبال.
- شهر زر :**

در این بیت خاقانی :

شهر زر و تخت طاقدیس خسان را

باز مرا جفت کین نوای صفاهان

بقرینه تخت طاقدیس و کین [ایرج] و نوا و صفاهان که همه اسامی الحان

مختلفه موسیقی است باید آن نیز نام لحنی از موسیقی باشد. ولی در فرهنگهای

معموله عجاله نیافتیم. اگر وقتی پیدا شد باینجا الحاق شود، انشاءالله.

**شهرستان :**

اختلاف در اسم قصبه سابور : شهرستان (مقدسی) ، نویندجان (ابن الفقیه) ،

سابور (اسطخری) باقوت ۳ : ۵



|| بمعنی Citó ظاهرأ یعنی هرگز شهر و قسمت اصلی شهر، یا بمعنی ارک شهر  
یعنی موضع مستحکم تحصین شده شهر و نحو ذلك : « واورا [یعنی (آن)؟ آمد را] ]  
شهرستان است باخندقی بی باره و از کرد (کرد؟) ربض وی است » (حدود العالم 30a).  
شهرک :

دومرتبه در دوسطر جهانگشای ج ۳ ورق 173a اواسط .

\*\*\*

|| شهرک الموت از روی نقشه میس استارک قریب ۹میل در مشرق ملتقای آب  
الموت با آب طالقان است و ۹میل فی هر میلی ۱۶۰۹ متر = ۱۴۴۸۱ متر یا ۱۴  
کیلو متر و نیم که از قرار حساب تقریبی هر ۶ کیلومتر ی یک فرسخ قریب دو  
فرسخ و نیم.

از روی نقشه سرتیپ این مسافت فقط قریب دو فرسخ است نه دو فرسخ و نیم.  
بعد از روی نقشه وسط کتاب میس استارک دیده شده قریب ۷ میل است نه  
۹ میل .

بعد به دقت تمام از روی همان نقشه اولی میس استارک یعنی نقشه بزرگ  
آخر کتاب دیده شد قریب ۶ میل و اندکی (بسیار کم) بیشتر است؛ پس باید حتماً  
گفت قریب دو فرسخ یا دو فرسخ و چیزی کم است ( نه دو فرسخ و نیم که غلط  
فاحش است ) .

\*\*\*

|| شهرک رودبار در جهانگشای ج ۳ ص ۲۶۸ ، جامع 124a .

\*\*\*

|| شهرک طالقان جامع 89b, 88a, 76

شهریار کوه :

در تزهة القلوب ندارد

کذالك درياقوت ندارد ( اصلاً ماده شهریار را مطلقاً ندارد که از جمله شهریار حوالی طهران باشد ) .

- در ج ۲ درن هم ندارد .

- در جلد اول درن که تاریخ ظهیرالدین باشد بسیار مکرر دارد .

- لسترنج در « اراضی شرقی خلافت » اصلاً ذکری ازین کلمه ندارد .

- کازانوا در رساله خود موسوم به « اصفهبدان فریم » ص ۱ (= ۱۱۷)

بعهد بخصوص در ص ۴ (= ۱۲۰) میگوید که شهریار کوه با جبال قارن یکی

است و این هر دو نام سلسله جبالیه بوده است [ که هزار جریب (هزار گری قدم)

جزو آن است ] واقع در شمال آن ، و میگوید فرض اول ( که در شمال فیروز کوه

بوده است ) بمقیده اوارجیح است . در هر صورت موقع شهریار کوه تقریباً ازین

مساعی کازانوا معلوم میشود که در شمال یا شمال و شرق فیروز کوه بوده است

و هزار جریب هم جزء آن بوده است [ و در ص ۵ (= ۱۲۱) میگوید که از بعضی

مواضع ابن اسفندیار چنین معلوم میشود که شهریار کوه (= کوه قارن) در بعضی

اوقات بطور نام شهری بخصوص نیز استعمال میشده است و میگوید در این صور

شهریار کوه عین فریم است که فیروز کوه حالیه باشد . این از مطلب مساکمی

خارج است . در هر صورت این ادعای اخیر کازانوا محفوف بین [ بنظر پوچ

و بی اساس می آید ]

در هر صورت از مقایسه دو عبارت یاقوت و ابن الاثیر در سنه ۳۱۴ که کازانوا

در ص ۱۱۹ نقل میکند تقریباً به یقین می پیوندد که اولاً جبال قارن و جبل

شهریار یکی بوده است و ثانیاً هزار جریب یکی از نقاط واقعه در جبل شهریار

بوده است و این اخیر صریح یاقوت است و اینکه جبل قارن و جبل شهریار یکی

بوده است صریحاً از عبارت مشارالیه ابن الاثیر در سنه ۳۱۴ و عبارت یاقوت نیز

بر می آید چه عین يك واقعه را یعنی عبور سامانی را یکی از جبل قارن میگوید

و دیگری از جبل شهریار .

ابن الاثیر نیز در دو موضع یکی در ۸ : ۲۷۳ در اواخر سنه ۳۶۶ در عنوان « ذکر ملك قابوس بن وشمگیر جرجان » و دیگر در ۹ : ۵۸ در اوایل سنه ۳۸۸ در عنوان « ذکر عود قابوس الی جرجان » ذکر جبل شهریار کوه مکرر آمده است .

ازین مذکورات با ملاحظه نقشه میرزا عبدالرزاق قریب به یقین می شود که شهریار کوه ناحیه هزار جریب حالیه بوده است و فریم ناحیه سواد کوه حالیه ، بل یقین یقین است .

— در آثار البلاد ذکری از شهریار کوه نیست و كذلك در تقویم البلدان ابوالفداء .

— در مجلدات ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ از کتب جغرافی دخیوه ندارد .

— گفتیم که در ابن حوقل (ج ۲ از کتب جغرافی عرب) ندارد ولی در فهرست

ابن حوقل يك شهر یاری دارد که نمیدانم مقصود از آن شهر یار معروفی است یا همین جبل شهریار یا اصلاً جای ثالث دیگری است .

چون ابن حوقل حاضر نیست تحقیق این میسر نشد .

در ابن الاثیر در دو موضع دارد : یکی در ج ۸ ص ۲۷۳ در حوادث سنه ۳۶۶

« ذکر ملك قابوس بن وشمگیر جرجان » و دیگری در ج ۹ ص ۵۸ در حوادث سنه

۳۸۸ : « ذکر عود قابوس الی جرجان » که تقریباً عین موضعی است که در تاریخ

همینی در همین واقعه مذکور است .



شهریار کوه بنا با فریم یکی است یا آنکه فریم پای تخت و شهر عمده

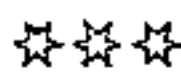
شهریار کوه است ، چنانکه از عبارت الی ابن اسفندیار تقریباً بالصراحة استفاده

میشود : « [ اهالی طبرستان ] نزد اصفهید شروین به شهر یار کوه فریم فرستادند »

(S. P. 1436, 28a) که لابد با ضافه باید خواند .

۱ - خیر یقین نیست . رجوع شود به مطالب بعدی .

در تاریخ یمنی ۱ : ۳۹۵ نیز ذکر جبل شهریار آمده است : « ... سرب [شمس المعالی] الاصبهید شهریار بن شروین الی جبل شهریار لاستصفائه فسار نحوه تحت لوائه و علی الجبل یومئذ رستم بن المرزبان » ، - « و عقدت له [ای لرستم بن المرزبان] الاصفهیدیه علی جبل شهریار » (یمینی ۲ : ۹) ، - « واتفق بعد ذلك اخلادا الاصبهید [شهریار بن شروین ظ الذی کان من انصار قابوس اولاً] بجبل شهریار الی جانب المجانبه فی طاعة شمس المعالی قابوس وادعاؤه الامر لنفسه اغتراراً بما اجتمع له من الوفور » (۲ : ۱۴) .



ازین کوه ذکری درالتدوین عجمه نیافتم و کذا در دائره المعارف اسلام در مقاله «مازندران» بقلم آقای مینورسکی (ج ۳ ص ۴۸۸-۴۸۹) . رابینو درمازندران ص ۲ تعیین حقیقی موضع آن را درست نمیداند و همینقدر گوید که در جنوب ساری و بر سر راه مسافر از دامغان به طبرستان بوده است .

### شهریج :

ج = الشهاریج .

از قرائن متعدده گویا بمعنی شهری یعنی کسی که از اهالی شهر باشد (urban , citadin) در مقابل دهاتی و قروی یعنی کسی که از اهالی دهات و قری باشد .

حتى اذا ايسروا قالوا وقد كذبوا

نحن الشهاریج اولادالدهاقین

لابی الاسدالحمانی ، الاغانی ۱۲ : ۱۷۶ از جمله ابیاتی که اسامی بسیاری از رجال ایرانی را دارد ، معاصر مهدی عباسی بوده است این شاعر و صاحب اشعار معروف .



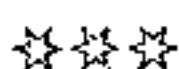
## [الشهارجة]

یکی از طبقات مردم در عهد ساسانیان (ظ).

- مروج ۲ : ۱۳۶ ، ۲۴۰ .

- تاریخ ابن واضح ۱ : ۲۰۳ .

- تنبیه و اشراف ۱۰۸ .



طاهراً بمعنی شهری در مقابل دهاتی ( مروج الذهب مسعودی مصر  
۲۹۴ ) .

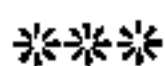
- رجوع به مستخرجات من از کافی در دفاتر مجلده من .

## شهنشاه :

در خصوص آل بویه فقط .

« و كان عضدالدولة فناخسرو شهنشاه بكرمه و يفخمه » ( قفطی ۲۸۲ س  
اخیر ) .

وتأمل أيضاً بيت المتنبي «عضدالدولة فناخسرو شهنشاه» .



اباشجاع بفارس عضدالدو      لة فناخسرو شهنشاهها  
(متنبي)



برادر رکن الدین خورشاه آخرین پادشاه اسمعیلیه الموت است: «ودرائنای  
آن رکن الدین خورشاه برادر خود شهنشاه و کفاته مملکت خود را بفرستاد»  
(اواسط ۱۴۹۸) . وی برادر کهتر خورشاه بوده است « و برادر کهتر خویش  
شهنشاه و خواجه اصیل الدین زوزنی را باطایفه <ای> از اعیان مملکت خود بیه بندگی  
هولا کوخان فرستاد. » (جامع بلوشه ۲ : ۳۸)



## شهنشاهیه :

قـرم عليه شهنشاهیه ونبا

ينبيك عن كسروى الجدميمون

لابى الاسدالجمانى بمدح حمدون بن اسمعيل ، الاغانى ١٢ : ١٧٧

## شهيد :

در شعر فرخى ، رجوع به وريقه « بوكاب » (ظ بوطلب)

\*\*\*

سهل (ظ = شهيد) بن الحسن البلخى :

« شاعر فارسى مجيد مضروب به المثل » (بتيمة الدهر ٤ : ٢١) .

اسم اودر شعرى از فرخى ، لغات اسدى ص ١٠١ در « ترانه » .

## شىء الله :

قال بعض السؤال شىء الله . (فوات الوفيات للكاتبى ٢ : ٢٤١ ، ٢٥٣)

## شيئان :

شيئان لوبكت الدماء عليهما

عيناى حتى تؤذنا بذهاب

لم تبلغا المعشار من حقيهما

فقدالشباب و فرقة الاحباب

(ابن المعتز)

شيئان يعجز ذوالريضة عنهما

رأى النساء و امرة الصبيان

اماالنساء فميلهن الى الهوى

واخوالصبي يجرى بغير عنان

مرورودى

(در ذیل تاریخ بخارا ص ۱۴۱ طبع سفر مستخرج از تاریخ نیکی نقل از عتبی در تاریخ بمینی).

## شیادی گیسوان بافت که علویم :

شواهدی بدست است و در وریقات علیحده ذکر کرده‌ام که سابق رسم بوده که علویان دو کیسوی بافته داشته‌اند. این فقره گویا علامت مخصوصه ایشان بوده است.

باز شاهی دیگر در دمیة القصر ۲۲۶ در شرح حال سید ابوالحسن الظفری گوید: «کریم طرفاه تنوس علی العلم والشرف ذؤابتاه».

## الشیخ:

«الشیخ کان لقباً لمن يتولى ديوان الرسائل في دولة السامانية» (یتیمه ۳: ۳).

«ولما تقلد [ابو عبدالله الحسین بن محمد المعروف بکله (والمعروف بالعمید)] ديوان الرسائل للملك نوح بن نصر ولقب الشيخ كالعادة فيمن يلي ذلك الديوان» (یتیمه ۳: ۳).

«ولاینافی وصفه (ای وصف ابی الحسین العتبی) بالشباب هنا ماسیاتی من قول المصنف حکایة عن احمد الخوارزمی عن عضد الدولة: «فسألنی عن حال ذلك الشيخ لانه يجوز ان يكون ذلك اصطلاحاً لهم فی الاطلاق علی الوزراء و يجوز ان يكون اطلق علیه لفظ الشيخ تعظيماً» (شرح بمینی ۱: ۹۰).

از انساب ۵۲۷<sup>هـ</sup> واضح میشود که «الشیخ الجلیل» لقب مخصوص وزراء منحصرأ نبوده است. چه در آنجا در شرح حال یکی از علما ابو محمد احمد بن عبدالله المزنی [الهروی] المتوفی سنه ۳۵۱ به بخارا گوید که وی معروف بود بالشیخ الجلیل ببخارا و مکرراً ازو بهمین تعویت تعبیر کرده است.

## شیخ الشرف :

مثل اینکه یا بمعنی نقیب الطالبیین بوده است یا بمعنی نسابه و ماهر در انساب الطالبیین، چه بر عیدلی نسابه معروف (مصر؟) همیشه در عمده الطالب شیخ الشرف اطلاق میکند و در مستدرک ۳: ۴۷۹ بر سید فخار بن معزم و سوی نسابه نیز «شیخ الشرف» اطلاق میکند.

... و قرین باین عنوان است تاج الشرف و بهاء الشرف (ص ۴۸۳).

## شیر کوه (شیره کوه) :

در کتاب میس استارک ص ۲۲۰ (مبهم است و معلوم نیست که کوه مرادست یاقریه). ص ۲۲۲ (تقریباً صریح است که مراد کوه است و گویا آثار قلعه‌ای هم بالای آن می‌خواهد بگوید موجود بوده است از قول مردی «ریش تراشیده»). ص ۲۳۱ صریحاً و واضحاً کوه شیر کوه و دره شیر کوه.

ص ۲۴۲ شیر کوه. مقصود در اینجا صریحاً و واضحاً بنظر مؤلف [ «پل شیر کوه» ] پل شیر کوه است بر روی شاه‌رود که معلوم میشود گویا بل قطعاً پلی نیز در همان ناحیه و دره [ و کوه ] شیر کوه بهمین اسم پل شیر کوه معروف است و جای این پل واضحاً در نقشه «ورنوسی» و نقشه خود میس استارک نمایان و مرئی است.

ص ۲۵۸ : صریحاً و واضحاً مراد صخرات شیر کوه و تنگه [ = معبر بین الجبلین ] شیر کوه است.

ص ۲۵۹ صریحاً صخرات و کوه شیر کوه.

\*\*\*

|| نام موضعی در الموت، جهانکشا، جامع التواریخ، نقشه میرزا عبد الرزاق خان، نقشه ورنوسی، نقشه سفرنامه میس استارک (درین موضع اخیر فقط دره و کوه موسوم به این اسم را دارد نه قریه را).

## شیرامون (= سیرامون):

یسر جرماغون است (رجوع به وریقۀ جرماغون و وریقۀ سیرامون)

## شیر و خورشید:

صورتی از شیری که بر پشت او خورشیدی است (ولی شیر در دستش شمشیر ندارد) در کتاب صور مسیو بلوشه (طبع پاریس ۱۹۲۶) لوحه XXI نقلاً از کتابی از ابومعشر بلخی در نجوم مورخه حدود ۱۲۴۰ مسیحی.

\*\*\*

صورت شیر و خورشید در ایوان امامزاده جعفر واقع در دامغان کسه گویا مورخ به سنه ۶۶۵ است (مطلع الشمس ۳: ۲۷۳ - ۲۷۴).

\*\*\*

در سفرنامه کلاویخو ترجمه استرنج ص ۲۰۸ چند سطر صحت از نشان شیر و خورشید میکند که خیلی مفیدست.

\*\*\*

با احتمال بسیار بسیار قوی منشأ این نشان این بوده است که خانه خورشید برج اسد است کما هو مقرر فی النجوم و شعر ادیب صابر نیز همان سخن منجمین را تکرار کرده آنجا که گوید:

خانه خورشید برج شیر باشد در فلک

وین سخن راهمکنان نادیده باور کرده اند

از سر منجوق شه نایدهمی خورشید فتح

زین قبل میدان (؟) اورا شیر پیکر کرده اند

(دیوان ادیب صابر 30a)

\*\*\*

رجوع به دفتر ادب « ۵ » (مسائل پاریسپه) در کلمات منقوله از اوستای

\*\*\*

در صورتی که در کتاب «سفارتی از ایران در عهد لوتی چهاردهم» (در مقابل ص ۱۱۴، ۱۳۸) چاپ شده است صورت برف ایران با شیر و خورشید است، ولی خورشید تمام است نه نیمه و متصل بر پشت شیر نیست، بلکه اندکی بالای آنست و فقط یکی از اشعه آن به پشت شیر بطور غیر محسوس گویا تماس میکند.

\*\*\*

آفتاب ارسوار شد بر شیر

هست می شیر آفتاب سوار

(خاقانی، آتشکده آذر ۲۵<sup>b</sup>)

مصراع اول این بیت صریح است در صورتی عین صورت شیر و خورشید که حالیه نشان رسمی دولت ایران است و آیا مراد خاقانی از این مصراع چه بوده است؟ احتمال قوی دارد اشاره به نشان دولت سلاجقه روم بوده است که چیزی بوده است عین یا شبیه شیر و خورشید حالیه (رجوع به وریقات دیگر).

\*\*\*

گویا خاقانی در این شعر که از قصیده است در مدح قزل ارسلان از انابکان آذربایجان اشاره باین فقره (یعنی به شیر و خورشید) میکند:

خورشید اسد سوار یابم

بهرام زحل سنان ببینم

(خاقانی ۵۰۳)

\*\*\*

در مسکوکات کیخسرو [ثانی] بن کیقباد از سلاجقه روم در پنج مسکوک

از آن ( که در پلانش ۵ در آخر ج ۳ از فهرست مسکوکات شرقیه بریتیش میوزیم تألیف لین پول موجود است) صورت شیرد خورشید واضحاً در کمال روشنی و آشکاری مسکوک است. ولی خورشید درین مسکوکات تمام است نه نیمه، و روی پشت شیر است ولی قدری بالاتر یعنی به پشت شیر نجسبیده است. و این مسکوکات مورخ است به سنوآت ۶۳۸ ، ۶۴۱ و غیرها و در شهرهای قونیه و سیواس و غیرها زده شده است .

### شیر سرخس [دهانه] :

موضعی است از حدود غور (دوربای درین باب یکی از سلطان شاه خوارزمی در مجلس غیاث الدین محمد سام و دیگر از خواجه صفی الدین محمود از وزرای غیاث الدین) (طب f. 139b) .

### شیر علم :

از نیزه او بینی بی آگهی او

آویخته چون شیر علم شیر ژبان را

(ابوالفرج رونی نقلاً عن مونس الاحرار)

هر سمت غباری که ز جولان تو خیزد

چون بساد خورد شیر علم شیر ژبان را

(انوری)

### شیروان :

فانی لاجدالمود مادام الجدیدان

الی الغربه حتی تغرب الشمس بشروان (۲)

(الایجاز والاعجاز ۸۸)

## شیشی بنخشی :

وصاف: ۱۲۱ .

## شیطان :

واینکه بعقیده عرب هر شاعری شیطانی داشته است که باو اشعار القا میکرده است (ابن ابی الحدید ۴ : ۴۴۹) .

## شیل :

به کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و در آخر لام، بمعنی ماهی گیری است. یعنی موضعی از رودخانه [یادریا] و نیز در مصب رودخانه در دریا که آنجا ماهی میگیرند؛ و جمع آن شیلات است و آقای میرزا کریم خان رشتی بر ادرسردار- محیی هم يك شیلی داشته‌اند (آقای میرزا کریم خان ، اوت ۱۹۲۸) .

\* \* \*

دفتر تذکره « د » .

حرف ((ص))



